در مسجد خوابیده بودم و پارچه ای به بهای سی درهم بر روی من بود که مردی آمد و از غفلت من سوء استفاده کرد و آن را برداشت و رفت؛ چون این مرد دستگیر شد و نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده شد، به قطع دست وی امر شد.

از صفوان بن امیه روایت است که می گوید: در مسجد خوابیده بودم و پارچه ای به بهای سی درهم بر روی من بود که مردی آمد و از غفلت من سوء استفاده کرد و آن را برداشت و رفت؛ چون این مرد دستگیر شد و نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده شد، به قطع دست وی امر شد. صفوان می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم و گفتم: آیا به خاطر سی درهم دست او را قطع می کنید، من آن پارچه را به صورت نسیه به وی فروخته بودم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَهَلَّا كَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَنِي بِهِ»: «چرا قبل از اینکه با او نزد من بیایی چنین نکردی».

[صحیح است] [به روایت ابن ماجه - به روایت نسائی - به روایت ابوداوود - به روایت احمد]

صفوان بن امیه رضی الله عنه در مسجد خوابیده و ردای مربعی شکلی بر روی او می باشد؛ دزدی می آید و آن را به سرعت بر می دارد و فرار می کند؛ چون دزد را دستگیر کرده و او را برای اقامه ی حد سرقت نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می آورد، دلش به حال او می سوزد و به رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: آیا به خاطر ردای من که بهای آن فقط سی درهم است، دستش را قطع می کنید؟ من آن را به صورت نسیه به او فروخته بودم و بهای آن را تا وقتی که برای وی میسر باشد به تاخیر انداختم؛ این بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «چرا قبل از اینکه او را نزد من بیاوری، نبخشیدی». چون وقتی حدود به حاکم ابلاغ شود، عفو و بخششی در آن نخواهد بود.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/58252